

تاوان پیگیری قتل‌های زنجیره ای، یا تاوان ناپیگیری در آن؟

برهان

ترور سعید حجاریان، در نوع خود تجربه مهمی است که نشان می‌دهد، اصلاح‌طلبان حکومتی، حتا زمانی که هفت‌تیر تروریسم دولتی بر شقیقه خودشان قرار گرفته‌است، حاضر نیستند با جسارت و قاطعیت، برای از کار انداختن ماشین تروریسم دولتی اقدام کنند. آنان مدام شیوه تحقیقات را مورد انتقاد قرار می‌دهند؛ از پنهان‌کاری و اطلاعات دروغین و سناریوهای ساختگی مسئولان پی‌گیری پرونده‌ها ابراز ناخشنودی می‌کنند؛ و به افکار عمومی القاء می‌کنند که حرف‌های اینان را باور نکنید، اینان حقیقت را «تحریف» می‌کنند و ما می‌دانیم که حقیقت چیست. اما خود این اصلاح‌طلبان، حاضر نیستند دانسته‌های‌شان را به تمامی، با صراحت، و به موقع در اختیار مردم بگذارند. اطلاعاتی که اصلاح‌طلبان حکومتی دارند، برای مردم نیست، وسیله «فشار از پائین برای مصالحه در بالا» است؛ وسیله باج‌گیری از رقیب است. پی‌گیری آنان، محدوده‌های معینی دارد و می‌خواهند چنان عمل کنند که مهار کردن سرکوب «خودی‌ها»، به از کف رفتن مهار مردم منجر نشود.

در نخستین روزهای پس از ترور حجاریان، مجمع نمایندگان ادوار مجلس، در بیانیه خود، این ترور را «تاوان پیگیری قتل‌های زنجیره ای» دانست. این بیان که فراافتنی به «دشمنان خارجی» را رد کرده و انگشت اتهام را به سوی جناح تمامیت‌خواه رژیم نشانه می‌رفت، حقیقتی را آشکار می‌کرد؛ اما در همان حال، حقیقت دیگری را وارونه می‌نمایاند: این حقیقت را که ترور حجاریان بیش از آن که تاوان پیگیری قتل‌های سیاسی توسط او باشد، تاوان ناپیگیری اصلاح‌طلبان در این زمینه است. بقیه در صفحه ۲

فدرالیسم، امنیت مردم و امنیت جمهوری اسلامی

سارا محمود

شهروند ایران چه در عرصه خصوصی و چه در عرصه عمومی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و تمامی عرصه‌های حیات اجتماعی اعم از سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را در بر می‌گیرد باید مورد بحث، گفتگو و مبادله نظر قرار گیرد و بر اساس آراء خود مردم پاسخ‌های مطلوب بیاید تا بر پایه‌ی آن‌ها جامعه ایران بتواند سامانی پیدا کند که این شهروندان آن سامان را خانه خود ببینند و در چارچوب آن احساس امنیت کنند و بتوانند برای توسعه سیاسی و اقتصادی آن و راحت خود بکوشند. این اساس قوام یافتن جامعه مدنی در چارچوب ایران چندملیتی است. به عبارت دیگر اگر شما طرفدار جامعه مدنی باشید از بحث ملی و مطالبات بر حق اقلیت‌های ملی ایران نمی‌توانید طفره بروید. این بحث هم امری ناآشنا و مرموز و خلق‌الساعه نیست و تجربه‌های گذشته و حال آن‌ها را در قالب انواع خودمختاری‌ها و اشکال متعدد فدراسیون‌ها و حتی جمهوری‌های دارای اختیارات معین در چارچوب یک کشور برای مردمی که می‌خواهند با هم بمانند ارائه داده است. البته شما می‌توانید با زور از بحث باز و آزاد در این رابطه جلوگیری کنید و با اعمال دیکتاتوری مانع طرح مطالبات برحق اقلیت‌ها شوید و در این صورت شاید در شرایط کنونی ایران، یعنی در شرایطی که جمهوری اسلامی بوجود آورده است، به احتمال قوی می‌توانید به انفجار و از هم‌پاشیدگی کشور کمک کنید. متأسفانه روشی که آقای جلالی‌پور پیشنهاد می‌کند به سیاق همین روش و امتداد عملکرد دولت متبوع و مطلوب ایشان یعنی جمهوری فقهاتی است. اولاً- ایشان می‌گویند

بقیه در صفحه ۲

آقای حمیدرضا جلالی‌پور در روزنامه «عصرآزادگان» شماره ۱۲۶ - ۱۸ اسفند ۷۸ در رابطه با مسأله ملی مطلبی نوشته است. (۱) در این مقاله آقای جلالی‌پور توضیح می‌دهد که چرا «۹۵ درصد از نوشته‌های متعددی» که در رابطه با مسأله ملیت‌های ایران به نشریه رسیده، در ستون ویژه مسأله ملی چاپ نشده است. آقای جلالی‌پور در این مقاله با توسل به دو دلیل سیاست نشریه مبنی بر جلوگیری از بحث باز - حتی در سطح مجاز - در نشریه را توجیه می‌کند. اول این که نشریه مخالف ترویج فدرالیسم است. (۲) دوم این که گسترش دامنه این بحث به نظر ایشان امنیت و منافع ملی را در خطر می‌اندازد و بدین علت از قوام گرفتن جامعه مدنی در ایران جلوگیری می‌کند. (۳) همین دو استدلال حتی قبل از این که به اکتشاف آن‌ها پرداختیم نحوه تفکر اصلاح‌طلبان حکومتی در مورد مفهوم آزادی، پلورالیسم و حد و حدود حقوق شهروندی در جامعه مدنی را به نمایش می‌گذارد.

آقای جلالی‌پور در کشوری زندگی می‌کند که در آن حداقل ۵ اقلیت ملی زندگی می‌کنند که زبان مادری‌شان، زبان رسمی کشور نیست. رابطه زبان آموزشی این میلیون‌ها شهروند با زبان رسمی کشور چگونه باید باشد؟ نقش این اقلیت در اداره امور محلی و رابطه آن با مرکز چگونه باید تنظیم شود؟ نقش این اقلیت‌ها در اداره سیاسی کشور چیست؟ نقش آن‌ها در تنظیم زندگی اقتصادی چیست؟ اساساً آن‌ها تحت چه شرایطی داوطلب وحدت ملی هستند و چگونه مایلند سرنوشت‌شان را تعیین کنند؟ این‌ها و ده‌ها سؤال دیگر - که تمامی حیات این میلیون‌ها

حزب کارگران برزیل

مقابله با فئولیرالیسم،

دمکراسی مشارکتی و رابطه آن

با چشم‌انداز سوسیالیستی!

بقیه در صفحه ۴

روبن مارکاریان

آدم‌خواری و سال امنیت!

روزبه

آدم‌خواری را باید یکی از مهم‌ترین مشخصات جمهوری اسلامی بشمار آورد و بر روی آن انگشت تأکید نهاد. خصلتی که از همان بدو تولد جمهوری اسلامی متولد شد و با خصلت تمامیت‌گرایی و ادغام دستگاه دین و دولت پیوند ناگسستنی دارد. پیوندی چنان نیرومند که تلاش پاره‌ای از اصلاح‌طلبان برای دوره‌بندی جمهوری اسلامی به جمهوری اول (ترمیدور) و جمهوری دوم (دوره سازندگی) و جمهوری سوم (دوره اصلاحات) بقیه در صفحه ۲

دنباله از صفحه ۱ تاوان پیگیری قتل‌ها

اگر این یک رویه حقیقت است که امثال سعیدحجاریان و اکبرگنجی و عمادالدین باقی، به سبب آن که منبع اسراراند و زیاد می‌دانند، در معرض تهدید قرار می‌گیرند، این هم رویه دیگر حقیقت است که چنین تهدیدهایی به این خاطر می‌تواند به مرحله اجرا در بیایند که این جعبه‌های اسرار، در برابر چشمان مردم باز نمی‌شوند و دانسته‌ها به تمامی و با فاش گوئی به اطلاع مردم نمی‌رسند.

چرا با وجود گذشت بیش از پانزده ماه از وقوع قتل‌های سیاسی پائیز ۷۷، پرونده این قتل‌ها توانسته است برای مردم بکلی ناگشوده بماند؛ مشمول مرور زمان شود؛ و در حالی که فتواهدندگان و طراحان و مجریان قتل‌ها برای مقامات قضائی کاملاً شناخته شده بوده‌اند، آزادانه برگردند و باز هم دست به جنایت بزنند؟ آیا این وضعیت را می‌توان فقط با تلاش‌های جناح تمامیت‌خواه برای کتمان حقایق پرونده از مردم، و انداختن پرونده‌ها در پیچ و خم سناریوهای گمراه کننده توضیح داد؟ آیا اگر اصلاح‌طلبان - و از جمله امثال حجاریان که مستقیم یا غیرمستقیم در جریان کشتارهای سیاسی بیست سال حکومت اسلامی بوده‌اند - همان پانزده ماه پیش که قتل‌های پائیز ۷۷ صورت گرفتند، اطلاعات‌شان از دستگاه ترور دولتی و اسرار پرونده مربوطه را بدون هیچ‌گونه سانسوری در پیشگاه مردم فاش می‌کردند، امروز این دستگاه ترور می‌توانست چنین بی‌پروا در روز روشن و در برابر چشمان مردم، ماشه کلت را بر شقیقه حجاریان بچکاند و ترسی از عواقب آن به خود راه ندهد؟ اگر خانمی، رئیس جمهور اصلاح‌طلبان، «کمیتة تحقیق» را به کمیتة تحقیق مردم تبدیل نمی‌کرد؛ اگر اصلاح‌طلبان، از همان ابتدا در کوشش برای محدود کردن پرونده، به قتل چهار نفر؛ در جلوگیری از تسری اتهام به مقامات درجه اول حکومتی و روحانی؛ و در تلاش برای رفع و رجوع پرونده قتل‌ها با کمترین اطلاع‌دهی به مردم، با گرداندگان دستگاه ترور دولتی هم‌رایی نمی‌داشتند و همکاری نمی‌کردند؛ اگر در شعار «شفافیت» شان صداقت می‌داشتند و بجای زد و بندها و ساخت و پاخت‌های پشت پرده در بالا، رو به مردم می‌کردند و همه چیز را روی دایره می‌ریختند، امروز اثری از این ماشین جهنمی کشتار که حتا به مردمک چشم رژیم اسلامی، یعنی به امثال حجاریان هم رحم نمی‌کند، برجای می‌بود؟

از زمان اعتراف وزارت اطلاعات به دست داشتن عده‌ای از همکارانش در «قتل‌های محفلی» و وصل کردن آنان به «دشمنان خارجی» توسط خامنه‌ای، تا به امروز که از مقتولین سال‌های گذشته، از دادگاه میکونوس، از قتل احمد خمینی و غیره سخن به میان می‌آید، و نام فلاحیان و رفسنجانی در رابطه با قتل‌های سیاسی بعنوان «مطلعین» به میان کشیده می‌شود، حجاریان‌ها و گنجی‌ها، البته در مخالفت با سناریوهای غیر قابل باور برای مردم، اقداماتی کرده‌اند؛ اما همه این مخالفت‌ها و

«افشاگری»‌هایشان، در چهارچوب خط مشی «کمترین و مبهم‌ترین اطلاعات ممکن به مردم و بیشترین تلاش برای سازش در بالا» استوار بوده است. هدف اصلاح‌طلبان، متلاشی و ریشه‌کن کردن ماشین کشتار مخالفان سیاسی و عقیدتی، و به محاکمه کشاندن همه آمران و فتوا دهندگان این قتل‌ها نبوده است و نیست؛ آنان دنبال امنیت اصلاح‌طلبان درونی رژیم - یعنی طیفی از خودی‌های رژیم اسلامی - از تعرض این مافیای آدمکشی هستند، و نه به دنبال نابود شدن این هیولا (و در نتیجه، نابود شدن جمهوری اسلامی) به دست مردم. پس، نه از سیاست تکیه به پائین برای درهم شکستن ماشین ترورسیم دولتی، بلکه از سیاست «فشار از پائین و چانه‌زنی در بالا» پیروی کرده‌اند. آنان از مردم بعنوان ابزاری برای فشار بر حریفان و رقیبان‌شان در بالا استفاده کرده‌اند. آنان در طول این پانزده ماه، برحسب میزان مایه‌گذاشتی که برای معامله در بالا لازم شده است، بی‌آن که اطلاعات خود را سراسر به تمامی با مردم در میان بگذارند، با ایما و اشاره‌ها و با استفاده از اصطلاحات غیر شفافی چون «تاریکخانه‌ها» و «عالیجنابان خاکستری» و «شاه کلید» و نظایر این‌ها، افکار عمومی را بدون دادن اطلاعات روشن (یعنی مجاناً!) به خدمت باج‌گیری از جناح رقیب خود گرفته‌اند. و هنوز که هنوز است، دارند بر همین خط مشی پیش می‌روند. هنوز که هنوز است، وقتی که مغز متفکرشان - حجاریان - ترور می‌شود، نواری را که مدعی‌اند منبع تهدید و قتل را روشن می‌کند، بجای سپردن به دست مردم و افشای نام متهمان، به شورای امنیت ملی (که امتحان‌اش را در پرونده‌های قتل‌های زنجیره‌ای و شیخون به خوابگاه دانشجویان داده است!) تحویل می‌دهند و از این نوار هم بعنوان وسیله‌ای برای باج‌گیری استفاده می‌کنند که: اگر ضارب حجاریان را معرفی نکنید، ما خودمان می‌کنیم! بعدکه سپاه، می‌جنبد و رشته‌های متصل به سرنخ‌ها را قطع می‌کند، رئیس جمهور اصلاح‌طلبان، از رحیم صفوی‌ها (که بارها بدون پرده، اصلاح‌طلبان را تهدید به بریدن زبان‌ها و اجرای احکام خداحکرده بودند)، بخاطر هوشیاری سپاه، تجلیل و قدردانی می‌کند!

حجاریان، فقط قربانی‌ی مافیای ترورسیم دولتی نیست؛ قربانی‌ی خط مشی اصلاح‌طلبان در برابر این مافیا نیز هست. فقط قربانی‌ی آن نیست که صندوقچه اسرار و اطلاعات بود؛ قربانی‌ی این هم هست که به مصلحت نظام ندانست که در این صندوقچه را به روی مردم بگشاید و دانسته‌هایش را بموقع و به تمامی با مردم در میان بگذارد. و امروز، یاران حجاریان، در پی‌گیری پرونده ترور وی، با به کار بردن همان زبان چوبی، و با پرهیز از افشای سراسر، شفاف و کامل همه اطلاعات‌شان، نهایتاً به مصون ماندن دستگاه ترور و چرخش چرخ خونریز آن مدد می‌رسانند.

با این «پی‌گیری» اصلاح‌طلبانه، فردا نوبت کیست!!

دنباله از صفحه ۱ فدالیسم، امنیت مردم

چون با فدالیسم مخالفند پس بحث فدالیسم موقوف. البته اگر ایشان به فدالیسم اعتقاد ندارند، حق دارند مروج آن نباشند، اما چگونه نشریه‌ای که مدعی است ناشر افکار عمومی است و معتقد به آزادی و پلورالیسم هم هست بخود اجازه می‌دهد از بازتاب نظرات مخالف خودداری کند و به سانسور نوشته‌های متعددی اقدام کند که به گفته خود آقای جلالی‌پور دقیقاً در رابطه با حوادث واقع در محل استقرار اقلیت‌ها یعنی آذربایجان و خوزستان به نشریه سرازیر شده است؟

ثانیاً- ایشان می‌گویند طرح مطالبات ملی در نشریه امنیت و منافع ملی را به خطر می‌اندازد. سؤال این است که چگونه است که طرح مطالباتی که میلیون‌ها شهروند با کسب آن امنیت خود را تأمین شده می‌بینند، امنیت ملی را به خطر می‌اندازد، آیا امنیت اقلیت‌های ملی ایران با امنیت ملی ایران متناقض است؟ این که خود به معنای توصیه به جدایی است. مگر آن‌که آقای جلالی‌پور بخواهد با سلب امنیت از اقلیت‌ها و زیر پا گذاشتن حقوق‌شان، آن‌ها را با زور در جمهوری اسلامی زندانی کند. حقیقت این است که این نه امنیت ملی بلکه امنیت رژیم اسلامی است که با طرح مطالبات اقلیت‌های ملی و در حقیقت با امنیت این اقلیت‌ها در تناقض است و حقیقت بالاتر این که نه فقط امنیت اقلیت‌ها بلکه امنیت اکثریت مردم ایران اعم از فارس و کرد و ترک و عرب و بلوچ و ترکمن با امنیت جمهوری اسلامی در تناقض است. شهروند ایرانی امروز از هر قومی که باشد کافی است اولین شرط شکل‌گیری جامعه مدنی، یعنی حق تأسیس و تعیین نوع حکومت توسط مردم را مطالبه کند تا امنیت جمهوری اسلامی به خطر افتد.

بنابراین بحث ما با آقای جلالی‌پور قبل از آن‌که مسأله فدالیسم باشد، مسأله امنیت جمهوری اسلامی است ایشان تا زمانی که نگران امنیت جمهوری اسلامی است نمی‌تواند نگران امنیت ملی و منافع ملی باشد. ایشان تا زمانی که از قانون اساسی جمهوری اسلامی و ولایت فقیه بر جمیع شهروندان دفاع می‌کند، نمی‌تواند از حقوق مدنی مردم دفاع کند، چون پیش شرط تأمین حقوق مدنی مردم به رسمیت شناختن حق حاکمیت آن‌ها و نفی قیمومت بر آن‌هاست. تضاد نیست که قیمومت و ولایت فقیه بر مردم کردستان تنها از طریق خونین کردن نخستین عید انقلاب‌شان با بمباران هوایی و در سراسر ایران با به راه انداختن حمام خون در زندان‌هایی که پر از جوانان شد که به قیمومت روحانیون بر مردم رضا نداده بودند، ممکن شد.

مسأله ساختار جمهوری اسلامی - متمرکز یا فدرالی - فرع بر اصل جمهوریت است. رژیم اسلامی در اصل یک خلافت اسلامی مبتنی بر قیمومت است که خود نافع امنیت ملی است. اگر فدالیسم در آمریکا یا آلمان یا سوئیس وحدت و امنیت ایجاد کرده است، تمرکز در رژیم فقهاتی اسلامی جامعه را از هم پاشانیده و امنیت جمعی و فردی را مختل کرده، و میل به گریز از مرکز بوجود آورده است. روش آقای جلالی‌پور که می‌خواهد با سانسور، جلوگیری از بحث آزاد و زور با این میل گریز از مرکز مقابله کند، فقط تناقض و در واقع درد جریان اصلاح‌طلبی را در ایران امروز به نمایش می‌گذارد: آن‌ها مجبورند بین جامعه مدنی و قانون اساسی جمهوری اسلامی، بین جامعه

و تثبیت) هم نتوانسته است خدشه‌ای بر آن وارد سازد. هم اکنون رایج شدن واژه خوارج (با آن پیشانی‌های پینه بسته و به‌عنوان فائقین حضرت علی) و به‌میان کشیده شدن نام پاره‌ای از روحانیون حامی خشونت، گوشه‌ای از پتانسیل عظیم تروریستی نهفته در نظام جمهوری اسلامی به نمایش گذاشته شده است. پتانسیلی نشأت گرفته از پیوند چهارگانه دخمه‌ها و اعماق (پایه حزب‌اللهی نظام)، حجره‌ها (دستگاه ایدئولوژی-تبلیغاتی و آن بخشی از حوزه که پایگاه تمامیت‌خواهان را تشکیل می‌دهد)، ماشین اخص دولتی (دستگاه‌های قهر و سرکوب) و بالأخره بورژوازی ممتاز و دلال (انحصارات عظیمی که چنگال‌های خود را بر اقتصاد کشور فرو برده‌اند)، اعتبار دوره سوم مورد ادعای اصلاح‌طلبان را به چالش طلبیده است. با این وجود هیچ‌گاه خصلت آدم‌خواری و تروریستی جمهوری اسلامی تا این اندازه علنی نشده و در برابر دیدگان مردم قرار نگرفته بود. و البته دلیل آن هم (صرفنظر از نقش برآمد توده‌ای که بدون آن تصور چنین فضای ملتهب علیه تروریسم غیر قابل تصور بود) قابل فهم است: هزاران هزار قربانی تا دیروز را اپوزیسیون و مخالفین رژیم تشکیل می‌دادند ولی اکنون این گرگ خون‌آشام به جان اصلاح‌طلبان حکومتی هم افتاده است. اگر امروز بیمارستان سینا تبدیل به ستادی برای افشاگری

مدنی و ولایت فقیه یکی را انتخاب کنند. انتخابی که اگر بفتح جامعه مدنی تمام شود، اکثریتی از اصلاح‌طلبان حکومتی آن را خودکشی می‌دانند و اقلیتی از آن‌ها را در برابر تصمیمی دشوار و سرنوشت‌ساز قرار می‌دهد.

زیرنویس:

۱- مقاله حمیدرضا جلالی‌پور در توضیح سیاست‌های «ستون نگاه ملی» روزنامه «عصرآزادگان» تحت عنوان «چرا امنیت ملی حتی مقدم بر مطالبات اصلاحی است؟»

۲- جلالی‌پور در این مقاله می‌نویسد: «راهبرد روزنامه در امور قومی و ملی مبتنی بر «راهبرد پلورالیسم سیاسی و فرهنگی» است و مخالف ترویج راهبرد فدرالیسم است. ... روزنامه به سه دلیل (نظریه‌های مسلط در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی، اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی و ویژگی‌های منحصر به فرد ایران) با راهبرد فدرالیسم در برخورد با مسائل قومی و ملی مخالف است.»

۳- او در این مورد می‌نویسد: «گردانندگان روزنامه به آزادی اندیشه اعتقاد دارند ولی در مورد مطالب مربوط به امور قومی و ملی که در ربط مستقیم با امنیت و منافع ملی است خود را صرفاً مقید به رعایت راهبرد پلورالی می‌دانند و نه راهبرد فدرالی.... بنابراین روزنامه به بحث و نقد در امور قومی و ملی هم چون گذشته تا آنجا ادامه می‌دهد که کمکی باشد به نهادینه شدن «راهبرد پلورالی» در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی، نه ناکجاآباد «فدرالی»».

تروریسم شده است، و با زنده ماندن حجابیان ادامه‌کاری ستاد فوق‌لرزه بر اندام جناح حاکم افکنده است، از جمله به دلیل تسری ترور به قلمرو درونی خود حکومت و اصلاح‌طلبان است.

همان‌طور که اشاره شد، اگر چه افشاگری‌های ستاد خبررسانی بیمارستان سینا، لرزه بر اندام رژیم افکنده است، اما باید اضافه کنیم که امروزه روشن شده است که تمام این افشاگری‌ها هنوز قطره‌ای از آن همه اخباری و اطلاعاتی است، که در نزد اصلاح‌طلبان موجود است (به قول گنجی سینه حجابیان مملو از اطلاعات افشا نشده بوده است). خودسانسوری برای پرهیز از واکنش‌های خشم‌آلود جناح حاکم و عواقب آن و مخالفت بخشی از اصلاح‌طلبان (بویژه خاتمی) با پخش اطلاعات و نیز بیم از وقوع حرکت‌های غیر قابل کنترل ناشی از خشم عمومی، به افشاگری‌های فوق خصلت فطره‌چکانی داده است. در حالی که شرط اول یک مبارزه قاطع و مؤثر علیه تروریسم (یعنی علیه بیماری سرطانی که به قول اصلاح‌گرایان به مرحله پیش‌رفته رسیده است) تنها و تنها انتشار اخبار و افشاگری‌های واقعی علیه تبه‌کاران اصلی است، و البته این که چرا به‌عنوان مصلحت از افشای بسیاری از این اطلاعات اجتناب و یا جلوگیری می‌شود نیز قابل درک است:

هردولتی مشروعیت و بقاء خویش را تحت عنوان پاسداری از امنیت و آرامش جامعه توجیه کرده و قادر به ماندگاری است. در حقیقت افشاگری برای دولت‌هایی که بجای پاسداری از حقوق شهروندان به کشتار آنان می‌پردازند، در حکم خودزنی و انتحار به معنای واقعی است. امروزه با تسری ترور به قلمرو خودی‌ها، حتی (به حیثه بازاریان محترم بعنوان یکی از پایگاه‌های اجتماعی و عمده رژیم حاکم) از کارکرد جمهوری اسلامی بعنوان برقرار کننده امنیت، چه باقی مانده است؟ هیچ! تنها یک هیولای وحشتناک که باید هرچه زودتر بگورستان تاریخ سپرده شود. طرح شعار «وحدت ملی و امنیت ملی» بعنوان دوشمخسه سال جدید از سوی خامنه‌ای، چیزی جز سرپوش گذاشتن بر واقعیت فوق نیست.

آن‌ها از یک سو با دمیدن در شیور ترور و ایجاد عدم امنیت به آخرین تلاش نویمدانه خویش برای متوقف کردن سیر حرکت بالنده جامعه (یعنی آنچه را که روزنامه جمهوری اسلامی آنرا یک حرکت سکولار و "نه" به نظام جمهوری اسلامی و تمامی جناح‌های آن نامیده است) پرداخته‌اند و از سوی دیگر بر آنند که تحت عنوان شعار ضرورت استقرار امنیت ضمن مشروعیت بخشیدن به خویش به عنوان رژیم مدافع امنیت شهروندان، شرایط لازم برای به ایجاد یک حالت فوق‌العاده جهت کنترل اوضاع را فراهم سازند. تنها با افشاگری زنده و گسترده و علیه نقش دروغین و دوگانه و متضاد فوق می‌توان برای ایجاد امنیت واقعی شهروندان (و نه فقط امنیت خودی‌ها) مبارزه کرد. بی تردید نوک اصلی افشاگری باید نشان دادن پیوند عناصر چهارگانه‌ای باشد که مولد آن دستگاه هیولای تروریستی است که اکنون رژیم جمهوری اسلامی تمامی توان خود را برای پنهان نگهداشتن سیمای آن و دور نگهداشتنش از تیررس تهاجم مردم بکار گرفته است.

ترور حجابیان و هدف قرار گرفتن شقیفه اصلاح‌طلبی (و بطور ضمنی خاتمی که همین تروریست‌های بازداشت شده عضو نیروهای حفاظت از وی نیز بوده‌اند) در عین حال به معنای شکست سیاست تانکونی دولت خاتمی در اقدامات نیم بند و به‌شدت مماشات‌گراانه‌اش با جناح حاکم در پی قتل‌های زنجیره‌ای نیز هست. سیاست مماشات‌گراانه‌ای که موجب به باد دادن فرصت بهره‌گیری از شرایط و جو مناسب ایجاد شده برای اعمال اصلاحاتی در جهت تغییر ساختار وزارت اطلاعات و امنیت در پی قتل‌های زنجیره‌ای گردیده و می‌گردد (تا آن حد که امروزه با شگفتی روشن شده است که حتی معاونی از طرفداران فلاحیان وزیر اطلاعات جدید را همراهی می‌کند) و اکنون نیز سیاست فوق در برخورد با بحران اخیر با "محفل شخصی و خودسر" خواندن مسبین آن، به‌همراه تهدید روزنامه نگاران، سیاستی حتی مماشات‌طلبانه‌تر و انفجالی‌تر از زمان قتل‌های زنجیره‌ای در پیش گرفته است. سیاستی که عملاً و علیرغم دستورالعمل‌های صادر شده از سوی شورای امنیت ملی منجر به شورش و سرپیچی اصلاح‌طلبان رادیکال رژیم و برپا کردن ستاد افشاگرانه در برابر بیمارستان سینا شده است. حالا دیگر روشن شده است که یکی از عوامل بازدارنده در برابر یک مقابله مؤثر با این هیولای مهیب، سیاست‌های به‌شدت مماشات‌گراانه مزبور است که بدون مبارزه با آن مبارزه واقعی و مؤثر علیه "این مافیای دولتی"، حتی به میزانی که تنها شقیه‌های اصلاح‌طلبان را در امان نگهدارد، مقدور نیست.

افشاگری همه‌جانبه و جنبش توده‌ای علیه تروریسم تنها راه ریشه کردن این "آفت" برخاسته از نظام جمهوری اسلامی است.

قتل یک جوان توسط نیروهای انتظامی

در ساعت ۲۲ روز دو شنبه ۸ فروردین ۷۹، یک جوان اصفهانی بنام اصغراستکی توسط یکی از فرماندهان یگان ویژه نیروی انتظامی اصفهان در خیابان زینبیه اصفهان به ضرب گلوله به قتل رسید. مأموران یگان ویژه نیروی انتظامی ابتدا به او که در ایستگاه عمان ساسانی ایستاده بود، مشکوک شدند و او را مورد بازرسی قرار دادند و وقتی که قصد بازداشت او را داشتند با مقاومتش روبرو شدند. در این هنگام یکی از مأموران به او می‌گوید اگر جرأت دارد از محل دور شود که اصغر استکی بی‌اعتناء به تهدید او، قصد رفتن می‌کند که فرمانده نیروی انتظامی مستقیماً قلب او را نشانه می‌گیرد و شلیک می‌کند و وی بلافاصله جان می‌سپارد. مأموران یگان ویژه پس از قتل جوان متواری می‌شوند. در این هنگام مردم محل متوجه شده و جمع می‌شوند و در اعتراض به این اقدام جنایت‌کارانه اقدام به تظاهرات و آتش زدن لاستیک می‌کنند. اما پدر جوان مقتول از مردم می‌خواهد دست از اعتراض بردارند. پیش از این نیز در اوایل فروردین جوان دیگری بنام بابک احمدی در پی تعقیب نیروهای انتظامی خود را به زاینده‌رود می‌اندازد و غرق می‌شود.

دنباله از صفحه ۱ حزب کارگران برزیل

با پیروزی هائی که حزب کارگران برزیل در انتخابات ایالتی و شهرداریهای به دست آورده و بویژه پیروزی حزب در ایالت بزرگ "ریوگرانده" که رادیکالترین بخش جناح چپ حزب در آن غلبه دارد، برنامه عملی مقابله ریشه‌ای با نئولیبرالیسم دولت مرکزی، نحوه عملی کردن دموکراسی مشارکتی در شرایط حاضر و ارتباط آن با چشم انداز سوسیالیستی، بحث هائی را در سطح حزب برانگیخته که دیگر صرفاً جنبه نظری نداشته بلکه هر یک از مابه‌ازاء عملی مهمی برخوردار است. در کنگره دوم حزب نیز همین مسائل، فضای مباحثات را تحت تاثیر قرار داد.

«حزب کارگران برزیل» علیرغم شکست در انتخابات ریاست جمهوری دوره گذشته به پیروزی هائی در چند ایالت بزرگ برزیل و نیز یک سلسله انتخابات محلی دست یافته است. مهم‌ترین پیروزی این حزب را شاید بتوان پیروزی کاندیدای «حزب کارگران برزیل» در انتخابات دولت محلی در ایالت «ریوگرانده» دانست. «ریوگرانده» بزرگترین ایالت جنوبی، چهارمین ایالت بزرگ برزیل و پنجمین ایالت ثروتمند این کشور است. در این ایالت جناح چپ حزب که طرفدار به اجراء گذاشتن «دموکراسی مشارکتی» به عنوان گامی تدارکاتی برای عملی کردن برنامه سوسیالیستی است، غلبه دارد. کاندیدای حزب برای تصدی دولت ایالتی توانست در انتخابات اکتبر ۹۸ با کسب بیش از ۵۱ درصد آراء، بر رقیب خود که فرماندار پیشین ایالت بود، پیروز شود و از اول ژانویه ۱۹۹۹ تصدی امور دولتی را به عهده بگیرد. پیروزی «حزب کارگران برزیل» در شرایطی صورت گرفت که کلیه رسانه‌ها، بورژوازی و طبقه حاکم با همه قدرت علیه «الویه دوترا» نماینده حزب کارگران برزیل وارد کارزار شده بودند. برای تضمین پیروزی کاندیدای راست، حدود یازده حزب ریز و درشت اردوی راست با هم متحد شده و سرمایه‌داران محلی بودجه‌ای معادل ۵۰ برابر بودجه تبلیغاتی حزب کارگران و مؤتلفین چپ‌اش، در اختیار کاندیدای جناح راست نهادند. اما رمز موفقیت حزب کارگران اساساً در بسیج توده‌های مردم علیه برنامه‌های نئولیبرالی، که عواقب مصیبت‌باری بر اوضاع اقتصادی و اجتماعی این استان برجای نهاده است؛ عمل کرد حزب در ارتباط با شهرداری‌ها و همچنین ائتلاف با دیگر نیروهای چپ بود. «حزب کارگران» در «ریوگرانده» پس از پیروزی در انتخابات شهرداری‌ها و از جمله شهرداری پایتخت «ریوگرانده»، سیاست «بودجه مشارکتی» برای درگیر کردن هر چه فعال‌تر مردم در امر تصمیم‌گیری و به عنوان تجلی دموکراسی مستقیم در سطح محلی را به اجراء گذاشت. بر اساس این سیاست، تجمعات مردمی بر روی بودجه، نحوه اختصاص بودجه و هزینه کردن آن، الویت‌ها و ... به بحث می‌پردازند و نظرات و پیشنهادات و نیز انتقاداتشان را مطرح می‌کنند. این تجمعات نوعی مشارکت مردمی و نیز نظارت بر عمکرد بوروکراسی دولتی را به وجود آورده است، بطوری که حوال آن مجموعه‌ای از جنبش‌های مدنی

شکل گرفته است. در این تجمعات اعضای احزاب و اتحادیه‌ها و هر نوع تشکلی باید بصورت فردی شرکت کنند. شرکت کسانی که مسئولیت دولتی دارند ممنوع است مگر در مواردی که استعفاء داده و یا برای پاسخگویی به سئوالات و انتقادات دعوت شوند. با پیروزی حزب کارگران در انتخابات فرمانداری و تشکیل دولت محلی توسط این حزب این نوع تجمعات خصلت بسیار وسیع‌تری پیدا کرده است.

در طی یک‌سال گذشته «حزب کارگران برزیل» در «ریوگرانده» توانسته است اصلاحات مهمی در سطح ایالت به وجود آورد. مهم‌ترین این اصلاحات عبارتند از: متوقف کردن روند ضداصلاحات نئولیبرالی دولت قبلی برای حذف بودجه خدمات عمومی، بهداشت و آموزش، قائل شدن تخفیفات مالیاتی و نیز عرضه اعتبارات تشویقی به شرکت‌های چندملیتی و ... است. دولت ایالتی با سیاست فعال جمع‌آوری مالیات، حذف تخفیفات مالیاتی صاحبان سرمایه‌های بزرگ و نیز الغاء عرضه اعتبارات تشویقی به شرکت‌های چند ملیتی (از جمله به شرکت‌های جنرال الکتریک...) توانسته است از حذف ارائه خدمات عمومی، بهداشت و آموزش جلوگیری کرده و متناسب با بودجه بدست آمده این خدمات عمومی را گسترش دهد. علاوه بر این، چند هزار نفر خانواده دهقانی زمین دریافت کرده و برای آن‌ها در کنار زمین‌های شان خانه‌سازی شده است.

بحث سوسیالیسم در کنگره حزب کارگران برزیل !

در کنگره اخیر «حزب کارگران برزیل» که کنگره دوم حزب بود بحث داغی در باره تغییر برنامه حزب و وارد کردن بندهای در ارتباط با «انتقال به سوسیالیسم» در برنامه آن صورت گرفت. پیشنهاد دهنده این بند برای اصلاح برنامه حزب یکی از فراکسیون‌های چپ رادیکال حزب بنام «عصر جدید» یا «Nosso Tempo» بود. در بخشی از قظعنامه آمده بود:

«مفهوم سوسیالیسم باید خط راهنمای برنامه دموکراتیک و توده‌ای ما باشد که بر اساس آن مدیریت اجتماعی و اقتصادی جامعه، تحت نظارت توده‌های سازمان‌یافته قرار گیرد. سوسیالیسم باید حاکمیت مردم بر سرنوشت جامعه را ممکن سازد؛ امری که اکنون بخاطر حاکمیت بازار سرمایه و نیز سازماندهی دولت... از توده مردم بیگانه شده است.

عملی ساختن هدف بالا به معنای خلق نهادهائی است که اکنون توسط بازار سرمایه‌داری و دولت بورژوائی قبضه شده است. این نهادها باید بر مبنای تجمع آزادانه کارگران و بر بنیاد فعالیت‌های خودگردان، دموکراتیک و خودفرمان توده مردم پا به عرصه وجود بگذارد.

ما خواهان دولت‌گرایی‌ای که دگرگونی‌های اجتماعی را صرفاً از بالا سازمان داده و مشارکت مردم را تحت کنترل ماشین دولتی قرار می‌دهد، نیستیم. ما تسلط بازار را که نیازهای مردمی را تابع امیال صاحبان سرمایه می‌سازد، مردود می‌شماریم. برنامه ما باید همه اشکال سامان بخشی مردم

توسط خود و نیز کنترل بر دولت و بازار را تکوین بخشد.

تجربه ما در چند سال گذشته در هر چه مشخص ترکردن این برنامه فوق‌العاده سودمند است. ما شاهد افزایش مشارکت توده‌ای در بسیاری از سالن‌های شهرداری‌ها بویژه در «پرتو الجر» پایتخت ایالت «ریوگرانده» بوده‌ایم. این تجارب نشان داده است که این‌گونه برخورد با دولت، هم دموکراتیک و هم موثر است.

از سوی دیگر لازم است که پیشرفت‌هائی نیز در امر کنترل توده‌ای بر بازارها صورت گیرد (اگر چه طبیعاً هدف از بین بردن آن‌ها در کوتاه مدت و میان مدت نیست). کنترل بر بازارها باید بوسیله نهادهای توده‌ای اعمال شود. در این مرحله، کنترل بازار به معنای این است که نهاد دولت تحت کنترل توده‌ای قرار گیرد.

از نگاه دموکراتیک جایگزین شدن کارکردهای دولت بوسیله نقش وسیع‌تر بازارهای سرمایه بی‌معناست. زیرا این امر قدرت تصمیم‌گیری مردم را کاهش خواهد داد. دولت باید ظرفیت هماهنگی فعالیت‌های اقتصادی را داشته باشد بطوری که خود را با پروژه تحولات دموکراتیک و مردمی هماهنگ سازد و این هنگامی ممکن خواهد شد که به‌طور منظم نابرابری‌های اجتماعی و منطقه‌ای را کاهش دهد. برای رسیدن به این هدف لازم نیست که تمامی اقتصاد در کنترل دولت قرار گیرد بلکه مهم آن است که اکثر صنایع ضروری و استراتژیک تحت مالکیت اجتماعی (دولتی) قرار گیرد. (پایان نقل قول از اصلاحیه فراکسیون «عصر ما»)

همان‌طور که از اصلاحیه ارائه شده به کنگره دیده می‌شود فراکسیون «عصر ما» از شرکت‌کنندگان در کنگره خواست که تجربه مشارکت توده‌ای ایالت «ریوگرانده» را مورد توجه قرار داده و عناصر گوناگون دموکراسی مستقیم را گسترش دهند. اما طرح مزبور نتوانست به یک قطب بندی واقعی در کنگره بیانجامد. نمایندگان برخی دیگر از نیروهای چپ درون «حزب کارگران برزیل» انتقاداتی به اصلاحیه مزبور وارد کردند و در نهایت قظعنامه نتوانست به تصویب برسد. عمل کرد دولت ایالتی «ریوگرانده» در ایجاد اشکال جدید مشارکت مردمی، تامین مکانیسم‌هائی برای کنترل اجتماعی و مردمی بر دستگاه دولت، تاکید بر اهمیت دموکراسی مشارکتی به عنوان عنصری که آلترناتیو سوسیالیستی و قدرت دوگانه باید در شرایط مساعد از آن فراروید و بالاخره مبارزه قاطع و شفاف دولت کنونی «ریوگرانده» با برنامه نئولیبرالی دولت مرکزی که توسط صندوق بین‌المللی پول دیکته می‌شود، تاثیرات مثبتی بر «حزب کارگران برزیل» که برخی از بخش‌های آن دچار انطباق‌گرایی، انتخابات‌گرایی و جدائی از پایه توده‌ای خود شده‌اند بر جای گذاشته است. این تجربه می‌تواند هم‌چنین برای کسانی هم‌چون ما که برای تجدید آرایش چپ و آلترناتیو سوسیالیستی مبارزه می‌کنند، قابل بررسی و درس‌آموزی باشد!